



فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره سی و هشتم - زمستان ۱۳۹۷ - از صفحه ۷۰ تا ۹۶

بررسی وجوه تمثیلی مرغان در منطق الطیر

فاضل عباس زاده*^۱، مهرداد آقائی^۲، شهربانو عظیم زاده^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد پارس آباد مغان، دانشگاه آزاد اسلامی، پارس آباد مغان، ایران.
۲. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.
۳. کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد پارس آباد مغان، دانشگاه آزاد اسلامی، پارس آباد مغان، ایران.

چکیده

شخصیت‌های اصلی منطق الطیر، مرغان و پرندگان هستند که شاعر برای تعیین شخصیت آن‌ها، از نقش اساطیری و تلمیحی آنان بهره گرفته است. شخصیت درونی اکثر مرغان، بر دو پایه ناتوانی و غرور بنا شده است که در گفتار و کردار آنان به صورت اظهار عجز و خودستایی نمایان می‌شود. ناامیدی طاووس و غرور همای از این گونه است؛ زیرا طاووس از رفتار خود با حضرت آدم که منجر به اخراج آدم و طاووس از بهشت شد نادم است و همای هم از این که سایه‌اش پادشاه‌پرور است به خودستایی از خویش می‌پردازد. یکی از پدیده‌های داستانی که بر بعضی شخصیت‌های داستان عارض می‌شود بازشناخت و دگرگونی است. بنابر نتایج این پژوهش، عطار برای درمان ناهنجاری‌های روحی مردم در جامعه آشفته‌اش، از تجربه عرفانی متناسب با ظرفیت‌های وجودی افراد و گروه‌های اجتماع بهره برده است و چگونگی کمال‌یابی گونه‌های افراد را، به فراخور صفات و موانع شخصیتی‌شان به گونه تمثیلی، تبیین کرده است. عطار در این پیشنهاد عرفانی و درمان‌گرانه، افزون بر تبیین کهن‌الگویی کمال و سلامت فردی، از طریق کنار زدن سایه و گذر از آنیما، تفرّد روحی را در گرو زدودن صورتک‌های مرسوم می‌نهد. سرانجام خصایص برون‌گرایانه و درون‌گرایانه افراد در چنان پیرنگ اسطوره‌ای-کهن‌الگویی و تجربه معرفتی مضمحل می‌شود.

کلید واژه‌ها: عطار، منطق الطیر، مرغان، تمثیل

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۵

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول Fazil.abbaszade@gmail.com

مقدمه

هنرمند، مفسر و رازگشای روح زمانه خویش است و ساختارهای هنری و ادبی می‌تواند بازتابی از شخصیت و زندگی آفریننده نیز باشد. از این رو رویدادهای تاریخی، ساخت‌های اجتماعی و تحولات سیاسی در کنار ویژگی‌های موروثی، اکتسابی و تجربی مؤلف، می‌توانند بر نگرش، زبان و سبک آفرینش تأثیر بگذارند و به ساختار هنری و فکری او شکل بخشند. عطار نیشابوری نیز از این قاعده مستثنی نیست. وی، از جمله عارفان و شاعرانی است که علاوه بر سرودن شعر به حرفه طبابت اشتغال داشته است. او که در جامعه‌ای دچار بحران‌های اجتماعی، سیاسی و فکری زیسته، به مقتضای شغل خود با اصناف گوناگون مردم سر و کار داشته، درد مردم جامعه را عمیقاً دیده و واکاویده است؛ به همین دلیل در ضمن اشعار او نقد اجتماع و ناهنجاری‌های مردمانش مطرح است؛ هرچند زبان او تمثیلی و حاوی رمز و نمادهایی است. اگر این اصل مهم را در آفرینش خلاقانه بپذیریم که در حقیقت، اثر هنری به مثابه رؤیای بیداری است، می‌توانیم بگوییم که پرندگان سالک در منطق الطیر، روایت‌گر داستان پویایی فکری و کیمیاگری روح آفرینشگر خود عطار هستند. عطار در داستان‌پردازی‌هایش به منظور تفهیم عرفانی و روانی انگاره‌های انتزاعی چون روح، نفس، سلوک و ... از زبان رمز و تمثیل بهره جسته است.

پیشینه پژوهش

با توجه به تحقیقاتی که انجام شد در رابطه با تمثیل‌های به کار رفته در منطق الطیر هیچ گونه بررسی و تحقیقی در قالب پایان‌نامه یا مقاله صورت نگرفته است اما به برخی از مقالات و پایان‌نامه‌های مرتبط با این موضوع اشاره می‌شود:

- ۱- مقاله «واکاوی ظرفیت‌های نمایشی و مقایسه تطبیقی اقتباس‌های داخلی و خارجی از منطق الطیر عطار نیشابوری» نوشته محمد شهباز و طیبه پرتوی راد. فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی دانشگاه اصفهان، تابستان ۱۳۹۴، دوره ۷، شماره ۲. در این مقاله نقاط قوت و ضعف نمایشنامه‌های اقتباسی بر اساس جنبه‌ها و ظرفیت‌های نمایشی این منظومه بررسی شده است.
- ۲- مقاله «روابط تصویری-بینانسانه‌ای سیمرخ با نظام ادبی آن در منطق الطیر عطار» نوشته

مینا دوستی، مجله نگارینه (هنر اسلامی) دانشگاه بیرجند، تابستان ۱۳۹۴، دوره ۲، شماره ۶. در این مقاله نخست شخصیت افسانه‌ای سیمرغ در عرصه‌ی ادبیات پارسی مورد بررسی قرار گرفته است، سپس نقش این پرنده‌ی اسطوره‌ای در ادبیات عرفانی و با تاکید موردی بر منطق- الطیر عطار واکاوی شده که تحلیلی بر تطبیق وجود یا عدم روابط بینانسانه‌ای میان نظام ادبی سیمرغ عطار و نگارگری‌های هم‌عصر آن صورت گرفته و تفاوت میان دو سیمرغ مطرح شده در داستان‌های عرفانی و روایات اساطیری نشان داده شده است.

۳- پایان نامه کارشناسی ارشد با موضوع «بررسی و تحلیل تمثیل در آثار عطار نیشابوری» نوشته سهیلا سبحانی، دانشگاه محقق اردبیلی - دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۹۵. این پژوهش به بررسی تمثیل در منطق الطیر و مصیبت‌نامه‌ی عطار پرداخته است. در دو کتاب مذکور نویسنده بسیاری از مفاهیم عرفانی را از طریق تمثیل به عنوان یکی از مهم‌ترین صور خیال در علم بیان، شرح و بسط داده است. در منطق الطیر تمثیل‌های اخلاقی، اندیشه، عرفانی و در مصیبت‌نامه تمثیل‌های رویا، اخلاقی و اندیشه کاربرد بیشتری دارد.

۴- مقاله «ریخت‌شناسی تمثیل‌های عرفانی با تکیه بر اشعار سنایی، عطار و مولوی» نوشته عبدالله طلوعی آذر و رحیم کوشش و علی صمدی، مجله زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز) بهار و تابستان ۱۳۹۵، دوره ۶۹، شماره ۲۳۳. این مقاله به بررسی دیدگاه‌های علمای بلاغت در باب تمثیل، در آثار سه شاعر نامی ایران زمین پرداخته و عناصر سازی آنها را از دیدگاه نظریه‌پردازان ریخت‌شناسی تجزیه و تحلیل کرده، تا از این رهگذر روند تکاملی بیان تمثیلی عرفا با تکیه بر متغیرها و عناصر تمثیل تبیین شود.

عطار نیشابوری

فریدالدین ابوحامد محمد عطار نیشابوری مشهور به شیخ عطار نیشابوری، یکی از عارفان و شاعران ایرانی بلندنام ادبیات فارسی در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم است. او در سال ۵۴۰ هجری برابر با ۱۱۴۶ میلادی در نیشابور زاده شد و در ۶۱۸ هجری به هنگام حمله مغول به قتل رسید. (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۴) او داروسازی و داروشناسی را از پدرش آموخت و در عرفان، مرید شیخ یا سلسله خاصی از مشایخ تصوف نبود و به کار عطاری و درمان بیماران

می‌پرداخت. وی علاقه‌ای به مدرسه و خانقاه نشان نمی‌داد و دوست داشت راه عرفان را از داروخانه پیدا کند. علاوه بر این شغل عطاری، خود عامل بی‌نیازی و بی‌رغبتی عطار به مدح‌گویی برای پادشاهان شد. (همان: ۴۶) زندگی او به تنظیم اشعار بسیار گذشت از جمله چهار منظومه از وی علاوه بر دیوان اشعار و مجموعه رباعیاتش، مختارنامه. آوازه شعر او در روزگار حیاتش از نیشابور و خراسان گذشته و به نواحی غربی ایران رسیده بوده است. اسنادی نیز در دست است که نشان می‌دهد حلقه درس‌های عرفانی عطار در نیشابور بسیار گرم و پرشور بوده است و بسیاری از بزرگان عصر در آن‌ها حاضر می‌شده‌اند. در دوران معاصر، شیعیان با استناد به برخی شعرهایش بر این باورند که وی دوست‌دار اهل بیت بوده است. (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۷)

هفت شهر عشق عطار که در عرفان معروف است از وی چنین نقل شده است: نخستین «جستجو و طلب» است، باید در راه مقصود کوشید. دوم مقام «عشق» است که بی‌درنگ باید به راه وصال گام نهاد. سوم «معرفت» است که هر کس به قدر شایستگی خود راهی برمی‌گزیند. چهارم «استغنا» است که مرد عارف باید از جهان و جهانیان بی‌نیاز باشد. پنجم مقام «توحید» است که همه چیز در وحدت خدا مشاهده می‌شود. ششم مقام «حیرت» است که انسان در می‌یابد که دانسته‌های او بسیار اندک و محدود است. هفتم مقام «فنا» است که تمام شهوات و خودپرستی‌های آدمی از او زایل می‌شود و می‌رود تا به حق واصل شود و در واقع از این فنا به بقا می‌رسد. شیخ محمود شبستری به تقریبی در گلشن فرماید: مرا از عاشقی خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید و تا نپنداری که این دو بزرگ نه سخنی بی‌تحقیق گفته‌اند. (هدایت، ۱۳۸۹: ۱۳۳)

منطق الطیر

منطق‌الطیر یا همان مقامات طیور، داستان پرواز ناگهانی هزاران پرنده برای پیدا کردن سیمرغ و رسیدن به آن است؛ یعنی یک سفر جمعی معنوی که سرانجامش به یافتن یک مکان اقتدار جمعی منتهی می‌شود و البته آن مکان اقتدار جمعی چیزی نیست جز یگانگی و وحدت اقتدار نفوس که پس از طی مسیری بس طولانی و نفس‌گیر به خودفراموشی و فناء فی الله ختم می‌-

شود. این سفر که به صورت ناگهانی آغاز شده، خود به خود یادآور این نکته است که انسان در هر حال که باشد و در هر مقام و منصبی به سر ببرد و به خاطر مشغول شدن در امور دنیوی خدا را فراموش کرده باشد، این امکان در او وجود دارد که ناگهان آن حس خداجویی اش به تکاپو بیفتد و این چنین پای در راه شناخت حق بگذارد؛ این همان چیزی است که پرندگان داستان منطق الطیر به آن مبتلا هستند:

مجمعی کردند مرغان جهان
آن چه بودند آشکارا و نهان
جمله گفتند این زمان در روزگار
نیست خالی هیچ شهر از شهریار
(عطار، ۱۳۸۹: ۱۲۷)

پرندگان داستان منطق الطیر که گفته شد هر یک نماد انسان‌های دوران و ازمه مختلف هستند، به همداد اطمینان کرده و پشت سر او به راه می‌افتند؛ عطار از میان پرندگان به معرفی تعدادی از آن‌ها پرداخته است. البته تعداد پرندگان هزاران هزار است، اما عطار به خاطر زیاد بودنشان نام آن‌ها را بیان نمی‌کند:

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر
عذرها گفتند مشتی بی‌خبر
گر بگویم عذر یک یک با تو باز
دار معذورم که می‌گردد دراز
(همان: ۹۹)

مقامات الطیور که با نام منطق الطیر خوانده می‌شود، شرح سفر مرغان است به درگاه سیمرغ. داستان شیخ صنعان طولانی‌ترین داستان این کتاب است و حدود ۴۰۸ بیت دارد و سرگذشت و عشق و دلدادگی پیری زاهد به نام «صنعان» به دختری ترسا را بیان می‌نماید. با توجه به پیام بلند عطار، گزینش ساختار «منطق الطیر» نیز در خور توجه است؛ زیرا قصه منظوم مرغان بهتر می‌توانسته است ذهنیات عطار را منعکس سازد. گرچه همه ابعاد این پیام ژرف انسانی در قالب زبان نمی‌گنجد؛ اما می‌تواند بر لایه‌های معانی بسیار دلالت کند. انتخاب زبان نمادین و تمثیلی خود گواه جدایی‌ناپذیر دانستن زبان و تبیین مفاهیم قدسی است و این خود یکی از پیام‌های زیباشناسی و معرفتی عطار است. (نصر، ۱۳۸۵: ۱۰۷) برخی از داستان‌های مشهور در ادبیات

صوفیانه از نوع تمثیل‌های رمزی‌اند؛ این نوع تمثیل‌ها نوشته‌هایی باطنی‌اند که هدف از نگارش آن‌ها در میان نهادن رازی با محرمان اسرار است. «نکته اساسی در این شکل ادبی این است که دریافت معانی آن ذوقی و اقناعی است نه استدلالی و عقلی» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۲۶۵). چنان‌که خود از زبان ناخودآگاه رمز در منظومه پرده برداشته:

من زفان و نطق مرغان سر به سر	با تو گفتم فهم کن ای بی‌خبر
در میان عاشقان مرغان درند	کز قفس پیش از اجل بر می‌پرند
جمله را شرح و بیانی دیگر است	زانک مرغان را زفانی دیگر است
پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت	کو زفان این همه مرغان شناخت

(عطار، ۱۳۸۹: ۲۵۰)

وجوه تمثیلی مرغان در منطق الطیر

منطق الطیر قصه رمزی است که در چار چوب آن شاعر به سبیل تمثیل قصه‌های بسیار کوتاه یا بلند نقل می‌کند چار چوب قصه و پاره از جزئیات آن نیز از رساله الطیر امام محمد غزالی أخذ شده است این اثر در یک نظام رمزی آنچه را که صوفیه در طی سلوک روحانی خویش سیر الی الله می‌خوانند تمثیل می‌کند و در ادامه آن جا که این سی مرغ به نزد سیمرغ می‌رسند و سیمرغ بندگی آن‌ها را در ابتدا نمی‌پذیرد تا اینکه با اصرار و گریه و زاری آن‌ها را به دربار خود راه می‌دهد با زبان رمزی بیان می‌کند که خداوند نیازی به بندگی بندگان ندارد.

وجه تمثیلی بلبل

افراد برون‌گرا غالباً مایل‌اند بر محیط اطراف خود تأثیر بگذارند و به رقابت با دیگران پردازند. نخستین پرنده‌ای که می‌تواند در مجموعه افراد برون‌گرا بگنجد، بلبل است؛ به ویژه در بیت-های آغازین خود را چنین معرفی می‌کند:

بلبل شیدا در آمد مست مست	وز کمال عشق نه نیست و نه هست
معنایی در هر هزار آواز داشت	زیر هر معنی جهانی راز داشت
شد در اسرار معنایی نعره‌زن	کرد مرغان را زفان‌بند از سخن

گفت بر من ختم شد اسرار عشق جمله شب می‌کنم تکرار عشق
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۲)

در ابیات فوق به نظر می‌رسد که بلبل با فرافکنی صفاتی خواسته است بر محیط و دیگران تأثیر بگذارد. همچنین «بلبل را در منطق الطیر، شخصیت جمال پرستی می‌بایم که به قول هدهد به عشق زوال‌پذیر و ملالت‌باری دل بسته و باز مانده است و از آن رو دچار نوعی افسردگی در اثر صورت پرستی شده است». (حجازی، ۱۳۸۹: ۸۷)

از مختصات دیگر، زیستن بلبل در لحظه حال است که بیت‌های زیر را می‌توان مصادیقی از آن ویژگی دانست:

چون کند معشوق من در نوبهار مشک بوی خویش بر گیتی نثار
من بپردازم خوشی با او دلم حل کنم بر طلعت او مشکلم
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۲)

بلبل با صدای دلنشین خود راهنمای خلق و مسیرگشای است:

خلق داوودی به معنی برگشای خلق را از لحن خلقت ره نمای
چند پیوندی زره بر نفس شوم همچو داوود آهن خود کن چو موم
گر شود این آهنت چون موم نرم تو شوی در عشق چون داوود گرم
(همان: ۱۰۵)

بلبل عاشق است. گرد گل می‌گردد و عمرش را به پای خواندن برای او می‌گذارد. او نمی‌تواند از گل دل بکند. وقتی به دعوت هدهد با سفر به بارگاه سیمرخ روبه‌رو و از سختی‌های راه مطلع می‌شود، عشق گل را بهانه می‌کند و از رفتن سر باز می‌زند. بلبل در منطق الطیر، نماینده انسان‌هایی است که فریب مظاهر دنیایی را خورده و عمر خود را به پای عشق مظاهر ناپایدار دنیا سپری کرده‌اند. در این دنیا هنوز بلبل‌های بی‌شماری زندگی می‌کنند که عمر خود را به پای عشق‌های به قول مولانا رنگی می‌گذرانند. بنده پول و ثروت و مقام می‌شوند و دل به این

جهان گذرا می‌بندند.

بلبل نماد خودشیفتگی نیز هست. در فرهنگ اصطلاحات شعری عطار، یکی از عباراتی که معنای تمسخر می‌دهد در کسی خندیدن است. این عبارت درست در مقابل برکسی خندیدن قرار می‌گیرد. در حکایت زیر عطار به خوبی تمایز این دو نوع خنده را بیان کرده است. بلبلی عاشق گلی شده است. او با خود می‌پندارد که خنده گل به او نشانه محبت اوست.

وجه تمثیلی کبک

کبک دومین پرنده‌ای است که در دسته برون‌گرایان قرار دارد، افراد برون‌گرا راحت و روان صحبت می‌کنند، این ویژگی به طور عینی در کل ابیات مربوط به معرفی کبک دیده می‌شود. در معرفی این پرنده، ویژگی علاقه‌مندی کبک را هم چون افراد برون‌گرا به فعالیت‌های حرکتی می‌بینیم. آنجا که عطار در توصیف اولیه‌ی از او ابیات زیر را می‌آورد:

کبک بس خرم خرامان در رسید	سرکش و سرمست از کان در رسید
سرخ منقار وشی پوش آمده	خون او از دیده در جوش آمده
گاه می‌برید بی‌تیغی کمر	گاه می‌گنجید پیش تیغ در
گفت من پیوسته در کان گشته‌ام	بر سر گوهر فراوان گشته‌ام
بوده‌ام پیوسته با تیغ و کمر	تا توانم بود سرهنگ گهر

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۹)

دومین ویژگی مشترکی که در وصف کبک و نیز گونه‌بندی این سنخ از افراد دیده می‌شود، توجه داشتن به جهان محسوس و پدیدارهای آن است. در این باره می‌گوید:

عشق گوهر آتشی زد در دلم	بس بود این آتش خوش حاصلم
تفت این آتش چو سر بیرون کند	سنگ ریزه در درونم خون کند
آتشی دیدی که چون تأثیر کرد	سنگ را خون کرد و بی تأخیر کرد

(همان: ۴۹)

دیگر ویژگی قابل بررسی، سرعت افراد برون‌گرا در تصمیم‌گیری و اجرای اعمال است که این ویژگی در عمل داستانی کبک نیز دیده می‌شود؛ آنجا که تصمیم خود را وقتی که دودل است، چنین بیان می‌کند:

در میان سنگ و آتش مانده‌ام هم معطل هم مشوش مانده‌ام
سنگ ریزه می‌خورم در تفت و تاب دل پر آتش می‌کنم بر سنگ خواب

(همان: ۵۰)

نمودار کسانی است که گوهر پرستند و در جمع زر و جواهر می‌کوشند. عطار از تمام ویژگی‌های این پرنده که عامه بدان اعتقاد دارند، مانند خرامیدن، سرمستی، منقار سرخ، پرهای رنگارنگ لطیف، قرمزی گرداگرد چشمانش، درکان (تیغ و کمر کوه) زیستن و قهقهه سر دادن، سنگ‌ریزه خوردن و روی سنگ و کوه خفتن و عاشق جواهر بودن سود جسته و به لطف تمام آن‌ها را به کار برده است. کبک به بی‌آزاری و ضعف در پرواز و عدم چابکی معروف است. و همچنین سر در زیر برف پنهان کردن کبک معروف است.

وجه تمثیلی طوطی

طوطی‌ها همیشه در ادبیات ما بوده‌اند؛ از حکایات مولانا و عطار گرفته تا اشعار حافظ و طوطی در منطق الطیر زاهد ظاهرینی است که نه به وصل خداوند، بلکه به بهشت می‌اندیشد و بیش از این هم پاداشی نمی‌خواهد. او در برابر دعوت هدهد می‌گوید که نمی‌خواهد جانش را به خطر بیندازد و به دیدار سیمرغ برود و همین که بتواند چشمه خضر را پیدا کند و اندکی از آن بنوشد برایش کافی است. او هر چند پشت میله‌های قفس که این جهان است، زندانی می‌شود، اما حاضر نیست پا در مسیر درست بگذارد. طوطی، همان زاهد ظاهرپرست شعر حافظ است که از حال عارفان و خداجویان آگاهی ندارد. طوطی نیز که خود را خضر مرغان می‌نامد، نماد کسی است که آرزوهای دور و دراز و نابراوردنی در سر می‌پزد و می‌پرورد. او می‌گوید که باید به آب زندگانی برسد. آرمانی بلند است؛ اما در توان مرغ مستمند نیست. طوطی نماد کسی است که در تیرگی، آب زندگانی را می‌جوید؛ بی آن که به روشنایی درون

رسیده باشد. در تیرگی راهی نمی‌توان یافت. از آن جمله است که طوطی در مورد شخصیت خود این‌گونه صحبت می‌کند:

گفت هر سنگین دل و هر هیچ کس	چون منی را آهنین سازد قفس
من در این زندان آهن مانده باز	ز آرزوی آب خضرم در گداز
خضرم مرغانم از آنم سبزه‌پوش	بوک دانم کردن آب خضرم نوش

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۵)

مراد عطار از طوطی آدمی است، با برجسته‌ترین ویژگی، یعنی سخنوری که گفته اند «الانسان حیوان ناطق» از آنجا که طوطی در سخن مقلد است و نسنجیده سخن می‌گوید، لذا او را غمّاز و مهووس خوانده‌اند. طوطی رمز روح است و در روایت است که ارواح مؤمنین چون پرنده ای سبز است. در منطق الطیر، نماینده‌ی متدینان ظاهری، و طالبان زندگی جاوید است. و نیز عالمان قانع به علم و نارسیده به معلوم، و باز بیانگر افکار خطیبان و شاعران و هنرمندان است.

وجه تمثیلی طاووس

طاووس که در بهشت زندگی می‌کرده و با هبوط حضرت آدم به این کره خاکی آمده، اصل خود را از بهشت می‌داند و به زیبایی‌اش مغرور است. او با خود شیفتگی مدام از زیبایی‌های خود می‌گوید و بیان می‌کند که منتظر است دوباره به بهشت یعنی همان جایی برگردد که روزگاری در آن به دور از هر گزند خوش و خرم زندگی می‌کرده است. در ادبیات عرفانی فارسی بارها شاهد بوده‌ایم که زیبایی بندی بر پای آدمی شده است. طاووس منطق الطیر هم قربانی زیبایی‌اش می‌شود. جمالش بندی می‌شود بر پایش و او را از حرکت به سوی سیمرغ باز می‌دارد. طاووس می‌گوید من جبرئیل مرغانم. او نماد کسانی است که دل به کامه‌های بهشت خوش کرده‌اند. مردان سود و سودا هستند. طاووس می‌گوید من مرغی بهشتی بوده‌ام. مرا از آنجا رانده‌اند. باید دیگر بار به بهشت بازگردم. اما نمی‌داند که بهشت او در خود اوست. این بهشت را بیرون از خویش نمی‌توان جست و یافت. طاووس نیز شیفته‌ی زیبایی خود است

و چنان غرق در خودپسندی است که در این راه گوی سبقت را از دیگران ربوده است. اگر به تداعیات فرهنگی مندرج در شخصیت طاووس دقت کنیم، به نوشته شفيعی کدکنی «رابطه او با بهشت یادآور آن دسته از خداپرستان است که بهشت منتهای آرزوی ایشان است و عملاً هم بهشت حجاب ایشان از رؤیت حق تعالی می‌شود» (حجازی، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

بعد از آن طاوس آمد زرنگار	نقش پرش صد چه بل که صد هزار
چون عروسی جلوه کردن ساز کرد	هر پر او جلوه‌ای آغاز کرد
گفت تا نقاش غییم نقش بست	چینیان را شد قلم انگشت دست

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۶)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود این دو پرنده با برترمنشی خاصی خود را معرفی می‌کنند. طوطی با هنر سخنوری، خضرگونه‌ای در آرزوی رسیدن به جرعه‌ای آب حیات است و تاب رفتن به سوی سیمرغ را ندارد و هدهد تمنای آب حیات طوطی را نشانه خودخواهی و جان‌دوستی او می‌داند. این دو پرنده می‌توانند نماینده افراد متکبری باشند که ناخودآگاهانه بر آنند نظرگاه خود را قانونمند جلوه دهند؛ مثلاً آنجا که طاووس علت رانده شدن خود را از بهشت مطرح می‌کند، به علت غرورش گناه را به گردن مار می‌اندازد. از نظر یونگ اگر سرکوبی عواطف بسیار شدید باشد، احساسات و عواطف به مجراهای غیرمستقیم انحراف‌آمیز و برخی اوقات نابهنجار رو خواهند آورد تا بر منش شخص تأثیر بگذارند. در این صورت چنین افرادی، مستبد، متعصب، کوتاه‌فکر، خودبین و از خودراضی، خرافاتی و در مورد انتقادات بی‌توجه و اثرناپذیر خواهند شد و فقدان عاطفه و احساس در آنان باعث می‌شود که تفکرات آنان سترون و بی‌ارزش شود؛ مثلاً طاووس نظرگاهش را این‌گونه مطرح می‌کند:

چون بدل کردند خلوت جای من	تخت بند پای من شد پای من
عزم آن دارم کزین تاریک جای	رهبری باشد به خلدم رهنمای
کی بود سیمرغ را پروای من	بس بود فردوس عالی جای من
من ندارم در جهان کاری دگر	تا بهشتم ره دهد باری دگر

(همان: ۴۶)

هم و غم طاووس بازگشت به بهشت است و با وجود اینکه خود را جبرئیل مرغان می‌داند، به ناتوانیش در راهیابی به سوی سیمرغ اقرار می‌کند. البته اقرار او از روی جهل، غرور و تعصب است که این ویژگی‌های آرمان‌گرایانه خود می‌تواند از صفات برون‌گرایان متفکر باشد. طوطی از تفکرات خود چنین سخن می‌گوید:

من نیارم در بر سیمرغ تاب بس بود از چشمه خضرم یک آب
سر نهم در راه چون سودایی می‌روم هر جای چون هرجایی
چون نشان یابم ز آب زندگی سلطنت دستم دهد در بندگی

(همان: ۴۷)

همان‌گونه که از گفت و گوها بر می‌آید، این دو پرنده گویی با حقایق کاری ندارند و تنها آنچه در برداشت خود دارند، برای آنها مهم است. به همین علت، دلایلی که می‌آورند تا با همداد همراهی نکنند از تفکرات غرورآمیز و کوتاه‌بینی آنها سر می‌زند. دو پرنده به دلایل بسیاری از جمله خودشیفتگی و فقدان عاطفه، حاضر به همراهی نیستند و پاسخ‌هایی که همداد به هر دوی آنها می‌دهد، نشان‌دهنده میزان بی‌ارزش بودن تفکرات و تصوراتشان است. بر این اساس می‌توان گفت طاووس و طوطی افراد برون‌گرای متفکری را از عصر مؤلف نمایندگی می‌کنند. در مجموع شخصیت‌پردازی عطار از طاووس، بط و بوتیمار نزدیک به ویژگی‌های گروه زاهدان ظاهرپرست عصر او است. به نظر می‌رسد عطار با بهره‌گیری از مطالعات پیشین در تفاسیر قرآنی، روایات و متون مقدس، شخصیت طاووس را در داستان خود وارد کرده است. او در معرفی طاووس با رویکردی بینامتنی هم اشاره به داستان طاووس در متون مقدس دارد و هم طاووس را به عنوان یکی از شخصیت‌های داستانی و اسطوره‌ای‌اش می‌پروراند و نام جبرئیل مرغان را بر او می‌نهد.

وجه تمثیلی بط

در میان عارفان و صوفیان ایرانی همیشه بر سر انجام امور خرق عادت و کرامت بحث و جدل فراوان بوده است. بط یا به زبان امروزی ما مرغابی که عطار روایت می‌کند، مدام در آب است

و غسل به جا می‌آورد. او خود را پاک از هر گناه و بدی می‌داند و مدام از کراماتش حرف می‌زند. روی آب می‌ایستد، سجاده بر آب می‌افکند و روی آب نماز می‌خواند. بط در این داستان، نماد زاهدان و عابدان و صوفیانی است که با آب و طهارت سروکار دارند و مدعی کرامت و خوارق هستند. این دسته افراد همیشه از سوی عارفان حقیقی مورد نقد واقع می‌شده‌اند. نخستین پرنده از این دسته، بط است. توجه زیاد او به احساسات و افکار را در صحنه آغازینی که خود را معرفی می‌کند، می‌بینیم:

زاهد مرغان منم با رای پاک دایم هم جامه و هم جای پاک
من نیابم در جهان بی‌آب سود زانک زاد و بود من در آب بود
گرچ در دل عالمی غم داشتم شستم از دل کآب همدم داشتم
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۸)

بنا بر ویژگی برآمده از گفتار بط، او محتاط و محافظه‌کار است؛ چنان که می‌گوید:

زنده از آب است دایم هر چه هست این چنین از آب نتوان شست دست
من ره وادی کجا دانم پرید زانک با سیمرخ نتوانم پرید
آنک باشد قله آبش تمام کی تواند یافت از سیمرخ کام
(همان: ۴۹)

عطار مانند دیگر شاعران فارسی، با توجه به پیش‌زمینه‌ها و شناخت‌های قبلی از شخصیت باز با حساسیت اجتماعی بیشتری یاد کرده است. باز در منطق الطیر عطار به واسطه مباحثات به تقرب شاهان و احراز مقام با گونه‌ای از حس تکبر و خودپسندی معرفی شده است (حجازی، ۱۳۸۹: ۱۸۳). از خلال گفت و گوه‌های هدهد با این پرنده، به نظر می‌رسد که او دسته برون-گرایان هیجانی را نمایندگی می‌کند. از ویژگی‌های برجسته در این گونه، توجه داشتن به اعمال و نتیجه آن‌ها است:

گفت من از شوق دست شهریار چشم بر بستم ز خلق روزگار
چشم از آن بگرفته ام زیر کلاه تا رسد پایم به دست پادشاه
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۵۳)

وجه تمثیلی بوتیمار

بوتیمار پرنده‌ای است که به غم‌خورک معروف است. ویژگی نشاندار در گفتار این پرنده، مردم‌گریزی او است؛ آنجا که در معرفی خود می‌گوید:

بر لب دریاست خوش‌تر جای من
نشود هرگز کسی آوای من
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۵۵)

از ویژگی‌های دیگر در این پرنده و گونه، توجه بسیار به افکار درونی خویش است:
چون منی را عشق دریا بس بود
در سرم این شیوه سودا بس بود
(همان: ۵۶)

سرانجام در بیت‌های پایانی از معرفی این پرنده، ویژگی دیگر افراد درون‌گرای متفکر دیده می‌شود؛ از آنجا که این‌گونه از افراد، اصول و معیارها را مهم‌تر از خود اعمال می‌دانند:
آنک او را قطره آب است اصل
کی تواند یافت از سیم‌غ وصل
(همان: ۵۵)

از فحوای سخن بوتیمار به نظر می‌رسد که او نماینده افراد درون‌گرای بیمار در جامعه عطار بوده باشد؛ اگر این‌گونه نبود، خشک‌لب بر لب دریای آرزوها و توهمات نمی‌ماند.

وجه تمثیلی بوف (کوف)

دیگر پرنده مورد بررسی که می‌تواند در دسته افراد درون‌گرا قرار گیرد، کوف یا همان بوف است. اولین ویژگی مشترک در این‌گونه شخصیتی، خصلت مردم‌گریزی و دیرآشنایی آنان است:

عاجزی‌ام در خرابی زاده من
گر چه معموری بسی خوش یافتم
هر که در جمعیتی خواهد نشست
در خرابی می روم بی باده من
هم مخالف هم مشوش یافتم
در خرابی بایدش رفتن چو مست
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۵۷)

دومین ویژگی این گونه از افراد، توجه به احساسات شخصی و ارزش‌های ذهنی است که این ویژگی در کوف به صورت عزلت‌گزینی و زردوستی دیده می‌شود:

در خرابی جای می‌سازم برنج زانک باشد در خرابی جای گنج
(همان: ۵۷)

ویژگی دیگر پرنده، نگاه به گذشته و بررسی علت‌ها است:

عشق گنجم در خرابی ره نمود سوی گنجم جز خرابی ره نبود
دور بردم از همه کس رنج خویش بوک یابم بی‌طلسمی گنج خویش
گر فرو رفتی به گنجی پای من باز رستی این دل خودرای من
(همان: ۵۸)

او نیز مال‌اندیش و نگران آینده است؛ آنجا که دلیل خود را از همراهی نکردن برای رسیدن به سیمرغ چنین مطرح می‌کند:

عشق بر سیمرغ جز افسانه نیست زانک عشقش کار هر مردانه نیست
من نیم در عشق او مردانه‌ای عشق گنجم باید و ویرانه‌ای
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۵۸)

کوف اقرار می‌کند که جایگاهش ویرانه‌ها است و به عشق گنج در آن ویرانه‌ها زندگی می‌کند و روز را به شب می‌گذراند، گوشه‌انزوا گزیده و تنها به عشق گنج در ویرانه است که زنده است و اقرار می‌کند که عشق به سیمرغ کار هرکس نیست و او مرد این راه نیست. کوف رمز و نماد انسانهای زاهد و خلوت‌گزین است، انسانهای عزلت‌نشین که عبادت را تنها به امید ثواب انجام می‌دهند.

وجه تمثیلی صعوه (سنگانه)

«صعوه مرغ کوچکی است که در فارسی به آن «سنگانه» نیز می‌گویند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه‌ی «صعوه»). نخستین صفت و خصیصه شخصیتی این مرغ کوچک، تجزیه دقیق و تحلیل مسائل است که از ویژگی‌های برجسته افراد درون‌گرا است:

گفت من حیران و فرتوت آمدم	بی دل و بی قوت و قوت آمدم
همچو موسی بازو و زوریم نیست	وز ضعیفی قوت موریم نیست
من نه پر دارم نه پا نه هیچ نیز	کی رسم در گرد سیمرخ عزیز
پیش او این مرغ عاجز کی رسد	صعوه در سیمرخ هرگز کی رسد
در جهان او را طلبکاران بسی است	وصل او کی لایق چون من کسی است

(همان: ۵۸)

دیگر ویژگی مرتبط با درون‌گرایی صعوه، افراط محافظه‌کارانه در افتادگی یا خصلت عافیت‌طلبی او است، صعوه می‌گوید:

در وصال او چو نتوانم رسید	بر محالی راه نتوانم برید
گر نهم رویی به سوی درگهش	یا بمیرم یا بسوزم در رهش

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۵۸)

دیگر ویژگی شخصیتی نمایان صعوه، توجه به ارزش‌های ذهنی است:

چون نیم من مرد او، این جایگاه	یوسف خود باز می‌جویم ز چاه
-------------------------------	----------------------------

(همان: ۵۹)

آخرین ویژگی قابل طرح درباره این پرنده، توجه داشتن به افکار و احساسات خویش است. در بیت‌های پایانی معرفی صعوه آمده است:

یوسفی گم کرده‌ام در چاهسار	باز یابم آخرش در روزگار
گر بیابم یوسف خود را ز چاه	بر پرم با او من از ماهی به ماه

(همان: ۵۹)

با توجه به ویژگی‌های گفته‌شده، می‌توان صعوه را در گونه شخصیت‌های درون‌گرای شهودی جای داد. نیز نداشتن اعتماد به نفس را می‌توان از ویژگی‌های مشترک همه پرنندگان روایت برشمرد؛ به ویژه صعوه که در شخصیت‌پردازی عطار، موجود دل‌ضعیفی است و از احساس حقارت و خودکم‌بینی رنج می‌برد. کسانی که احساس حقارت دارند، فکرمی‌کنند دیگران هم مثل خودشان، آن‌ها را غیرجذاب، خسته‌کننده می‌دانند. به همین خاطر سعی می‌کنند تا جایی که می‌شود، توی چشم نباشند و با کسی دهان به دهان نشوند تا ضعف خیالی شان مشخص نشود. رقابت‌گریزی آدم‌های خودکم‌بین با اینکه دلشان می‌خواهد همیشه برنده شوند، سعی می‌کنند تا جایی که می‌توانند وارد هیچ رقابتی نشوند. آن‌ها خودشان فکر می‌کنند که بازنده خواهند بود (حجازی، ۱۳۸۹: ۱۸۲ و ۱۸۳).

صعوه به کوچکی و نزاری خود اعتراف می‌کند و می‌گوید کسی که مثل من فرتوت و بی‌قوت است کجا لایق وصل به سیمرخ است و این کار را برای من محال و غیر ممکن است و من یوسف خود را در چاه می‌جویم. صعوه رمز و نماد انسان‌های ضعیف است، کسانی که خود را کوچکتر و خوارتر از آن می‌دانند که به درگاه الهی برسند.

وجه تمثیلی هما

هما هر چند که گفته شده عزلت‌نشین است، اما با غرور وارد صحنه داستان می‌شود. از همت بلندش می‌گوید؛ از این که بالانشین است و شاهان همه از لطف او و حضور زیر سایه او توانسته‌اند به شاهی برسند. او که سخت دچار خود بزرگ‌بینی است، سیمرخ را یار مناسبی برای خود نمی‌داند و می‌گوید ترجیح می‌دهد به خسرونشانی یا همان اعطای پادشاهی مشغول باشد و راهی سفر دور و دراز قله قاف نشود. همای در این داستان، نماد مردم لاف‌زن و متکبر است که خود را والا نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد که هما به دلیل احساس غرور اغراق‌آمیزی که دارد، نقاب بر چهره واقعی خود کشیده است و به علت تطبیق هویت با ضمیر دچار تورم شده است. او در واقع با بازی موفقش در نقش بیرونی خود و وادار کردن دیگران به این که موقعیت و نقشش را بپذیرند در واقع به ظاهر توانسته است خود را برتر از دیگر پرنندگان و حتی سیمرخ بداند. در واقع او با کشیدن نقاب بر شخصیت واقعی‌اش راه نفوذ و دسترسی

دیگران برای پی بردن به شخصیت واقعی‌اش را بسته است:

پیش جمع آمد همای سایه‌بخش	خسروان را ظلّ او سرمایه‌بخش
زان همای بس همایون آمد او	کز همه در همت افزون آمد او
گفت ای پرنندگان بحر و برّ	من نیم مرغی چو مرغان دگر
همت عالیم در کار آمده است	عزّت از خلقم پدیدار آمده است
نفس سگ را خوار دارم لاجرم	عزّت از من یافت افریدون و جم
پادشاهان سایه‌پرورد من‌اند	بس گدای طبع نی مرد من‌اند
نفس سگ را استخوانی می‌دهم	روح را زین سگ، امانی می‌دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام	جان من زان یافت این عالی‌مقام
آنک شه خیزد ز ظلّ پر او	چون توان پیچید سر از فرّ او
جمله را در پرّ او بایسد نشست	تا ز ظلّش ذره‌ای آید به دست
کی شود سیمرغ سرکش یار من	بس بود خسرو نشانی کار من

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۵۱ و ۵۲)

بر این اساس، «هما در روایت عطار می‌تواند نماد افرادی باشد که دریافت و ادراک صحیحی از عزلت‌طلبی و دوری از خلق ندارند. در واقع این‌گونه از افراد در یک مرحله از رشد توقف کرده‌اند و خود را بی‌نیاز از پیمودن سایر مراحل می‌دانند» (حجازی، ۱۳۸۹: ۱۸۹).

در افسانه‌ها بسیار از او نام برده‌اند از جمله باین صورت که در شهرها و ممالک هنگام انتخاب پادشاه این مرغ را به پرواز می‌آورده‌اند و بر هر کس که می‌نشست او را شاه می‌کردند- در اینجا نمونه‌ای است از مردان جاه طلب که از زهد و عبادت برای جلب حطام دنیوی استفاده می‌کنند و از راه عزلت و عبادت ظاهری درصدد بر می‌آیند که ارباب مملکت و سیاست را بخود جلب نمایند و برای خود دستگاهی داشته باشند. خواجه حافظ اینگونه زهاد را «واعظ شحنة‌شناس» اصطلاح کرده است (ریتر، ۱۳۹۰: ۶۹).

وجه تمثیلی هدهد

هدهد پیک و پیغام آور است. می‌توان آن را با سروش سنجید. مرغان، هدهد را می‌یابند و به

راهبری برمی‌گزینند. صدها مرغ به راهنمونی هدهد، گشت و گذاری تب آلوده را می‌آغازند، تا مگر به قاف و سیمرخ برسند. می‌دانیم که یکی از بُن‌مایه‌های ناگزیر در خداجویی که سرانجام می‌باید به خداحویی راه ببرد، گشت و گذار و پویه است. مرغان این گلگشت گرامی را می‌آغازند. می‌باید از گریوه‌ها و دره‌ها و کوهساران بلند و هامون‌های فراخ و رودهای خروشان و بیابان‌های آکنده از دیوان فریفتار، بگذرند. مرغان، اندک اندک، از همراهی با هدهد تن می‌زنند. عطار چونان روان‌شناسی موشکاف و جامعه‌شناسی باریک‌بین، گونه‌های آدمیان را آسیب‌شناسانه و یک به یک، فرایش ما می‌نهد؛ تا بر ما روشن بدارد که کدامین رهروان می‌توانند راه به فرجام ببرند.

در منطق‌الطیر هدهد بیشتر از دیگر مرغان از چگونگی راه رسیدن به سیمرخ آگاه است. این خُبرگی او محصول ویژگی‌های شخصی او بود که عبارت است از: برید حضرت، پیک غیب بودن، صاحب سیر بودن، فطنت داشتن، بسم‌الله در منقار داشتن، همسفر سلیمان نبی بودن، مجرب بودن، بر و بحر را پیمودن، مذکور خدای به خیر بودن و آب‌شناسی که در وادی‌های سخت و سفرهای صعب است. هدهد بسم‌الله در منقار دارد که برای رهسپار شدن به مقصد بزرگ، باید رهبری برگزیده و برجسته، قافله‌سالاری گروه را برعهده بگیرد:

مرحبا ای هدهدِ هادی شده	در طریقت پیک هر وادی شده
ای به سرحدِ سبا سیرِ تو خوش	با سلیمان منطق‌الطیر تو خوش
صاحب سیر سلیمان آمدی	از تفاخر تاج‌ور زان آمدی
دیو را در بند و زندان بازدار	تا سلیمان را تو باشی رازدار
دیو را وقتی که در زندان کنی	با سلیمان قصدِ شادروان کنی

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۸۵)

وجه تمثیلی تذرو

طاووس و تذرو را از پرندگان بهشتی می‌دانسته‌اند. در هیچ‌یک از منابع حیوان‌شناسی و ادبی اشاره‌ای به جایگاه او در چاه نشده است و ظاهراً اشاره عطار به رابطه‌ی تذرو و چاه جنبه‌ی مجازی دارد. لازم به ذکر است که میان پرنده و صفتی که برای آن به کار رفته، مناسبتی مشهود

است؛ مثلاً کبک و خرامیدن، باز و تیز چشمی، عندلیب و باغ عشق و نالیدن، اما آیا میان تذرو و «دوربینی» مناسبتی هست؟ به هر روی مخاطب آدمی است که از کنگره عرش، که نشیمن شایسته وی بود، به زلّتی باز ماند و مبتلای کنج محنت آباد شد:

مرحبا ای خوش تذرو دوربین	چشمه دل غرق بحر نور بین
در میان چاه ظلمت مانده‌ای	مبتلای حبس و تهمت مانده‌ای
خویش را زین چاه ظلمانی بر آر	سر از اوج عرش رحمانی بر آر
همچو یوسف بگذر از زندان و چاه	تا شوی در مصر عزت پادشاه
گر چنین ملکی مسلم آیدت	یوسف صدیق همدم آیدت

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۱)

وجه تمثیلی فاخته

مرغ کوکو، پرنده‌ای است که به صدای خوش مشهور است و با مردم کمتر انس می‌گیرد و در ادبیات به دروغ‌گویی شهرت دارد. فاخته نیز تنها در مقدمه داستان مورد خطاب قرار می‌گیرد و در صحنه گفت و گوی مرغان حضوری ندارد. عرب او را که دروغگو داند و در مثل گوید: «فلان اکذب من الفاخته» فاخته به بدمهری یعنی بی‌وفایی معروف است (شاید به این معنی که به جایی دل نمی‌بندد و مدام در حرکت است) (شمیسا، ۱۳۸۷: ۸۶۶).

مرحبا ای فاخته بگشای لب	تا گهر بر تو فشاند هفت صحن
چون بود طوق وفا در گردنت	زشت باشد بی‌وفایی کردنت
از وجودت تا بود مویی بجای	بی‌وفایت خوانم از سر تا پای
گر در آئی و برون آئی ز خود	سوی معنی راه یابی از خرد
چون خرد سوی معانیت آورد	خضر آب زندگانیت آورد

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۲)

وجه تمثیلی باز

ارتباط باز، با ساعد سلطان و تعلق او به قلمرو سلطنت، ناخودآگاه از پیوند او با فره ایزدی و

عنایت الهی خبر می‌دهد. آنچه در مورد باز جنبه رمزی می‌تواند داشته باشد این است که طبیعتی وحشی دارد (رمزی از انسان قبل از ورود به عالم سلوک) و امیال و خواسته‌های خود را دنبال می‌کند و برای خود می‌کوشد، اما وقتی او را تربیت کردند (و از مدارج سلوک عبور کرد) خواست او تبدیل به خواست خداوند و صاحب او می‌شود. باز هم تنها به جایگاهش که دست پادشاه است راضی است و خود را در خور و لایق بارگاه سیمرغ نمی‌بیند و ترجیح می‌دهد که شایسته دست سلطان باشد تا اینکه پا به راهی نهد که نمی‌داند انتهایش کجاست. باز نماد انسان‌هایی است که طالب قرب پادشاه هستند و مهم‌ترین چیز در زندگی را نزدیکی به پادشاه و در جوار او زیستن می‌دانند. کسانی که به بهترین جایگاه برای آن‌ها دست شه‌ریار است و برای رسیدن به این جایگاه، ریاضت‌ها کشیده‌اند.

پاسخ هدهد به باز:

از صفت دور و به صورت مانده باز	هدهدش گفت ای به صورت مانده باز
پادشاهی کی برو زیبا بود	شاه را در ملک اگر هم‌تا بود
زانکه بی هم‌تا به شاهی اوست بس	سلطنت را نیست چون سیمرغ کس
جز وفا و جز مدارا نبودش	شاه آن باشد که هم‌تا نبودش

هدهد در پاسخ به باز می‌گوید، تنها شاهی که شایسته و سزاوار پادشاهی است، سیمرغ است که هم‌تا و ماندی ندارد. شاه دنیا و مال دنیا شاهی نمی‌کند و وفادار نیست و مثل آتش است و هرچه از آن دورتر باشی خوشتری. *گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

رتال جامع علوم انسانی

وجه تمثیلی خفاش

اسم دیگر آن شب پره و شبکور است. زیرا فقط در شب پرواز می‌کند از این رو گفته‌اند که کور است و در روز نمی‌بیند و او را دشمن آفتاب خوانده‌اند. به خفاش «مرغ عیسی» گویند چون حضرت عیسی بدین صورت مرغی از گل ساخته بود (شمیسا، ۱۳۸۷: ۴۳۳).

یک شبی خفاش گفت از هیچ باب	یک دمم چون نیست تاب آفتاب
می‌روم عمری به صد بیچارگی	تا بباشم گم در او یکبارگی

چشم بسته میرم در سال و ماه
عاقبت روزی رسم آن جایگاه
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

وجه تمثیلی سیمرغ

بنابر روایات کهن ایرانی، بر بالای درخت «هرویسپ تخمک» یعنی در بردارنده همه‌ی رستنی‌ها که در میان دریای فراخکرت است آشیان دارد. سیمرغ مرغی است ایزدی که بر کوه البرز آشیان دارد و در شاهنامه نمادی است از عقل کل.

در روایات اسلامی، گاهی نام «عنقای مُغرب» به سیمرغ اطلاق شده است. در متون تمثیلی-عرفانی از سیمرغ ذات باری تعالی اراده شده و اینکه سرانجام «سی مرغ» به «سیمرغ» می‌رسند. تصویری که شهاب الدین سهروردی از او به دست می‌دهد که «پرواز کند بی جنبش. بپرد بی پر، نزدیک شود بی قطع اماکن و همه نقش‌ها از اوست و از خود بی‌رنگ، همه بدو مشغول‌اند و او از همه فارغ» مبین این است که سیمرغ را چیزی در حد «جلوه حق» دانسته است. شمس تبریزی او را نقطه کمالی یافته است که دیگر مرغان به سوی او می‌روند و به دیدار قاف خرسند می‌شوند (یا حقی، ۱۳۶۹: ۲۴۶). در منظومه منطق‌الطیر عطار، سیمرغ رمز خداست و مقر او در کوه قاف است. سی مرغ که به طلب او می‌روند سرانجام در می‌یابند که سیمرغ همان سی مرغ است (تمثیلی از برای وحدت وجود) (شمیسا، ۱۳۸۷: ۶۷۷).

سیمرغ را از آن جهت سیمرغ گویند که رنگ همه مرغان در پر اوست، لذا بدان سیرنگ هم گویند. (این وجه تسمیه عامیانه است). «سیمرغ از آن گویند که هر لون که در پر هر یک از مرغان است، همه در پرهای او موجود است» (همان: ۶۷۹).

مجمعی کردند مرغان جهان	هر چه بودند آشکارا و نهان
جمله گفتند این زمان در روزگار	نیست خالی هیچ شهر از شهریار
از چه رو اقلیم ما را شاه نیست	بیش از این بی شاه بودن راه نیست
یک دگر را شاید ار یاری کنیم	پادشاهی را طلبکاری کنیم
زانکه چون کشور بود بی پادشاه	نظم و ترتیبی نماند در سپاه

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۴۳)

ابتدای کار سیمرغ ای عجب
در میان چین فتاد از وی پری
گر نگشتی نقش پرّ او عیان
این همه آثار صنع از فرّ اوست

جلوه گر بگذشت بر چین نیم شب
لاجرم پرشور شد هر کشوری
این همه غوغا نبودى در جهان
جمله جانها ز نقش پرّ اوست

(همان: ۴۷)

خداوند با دمیدن در کالبد آدم ابوالبشر، مقام خلیفه الهی را بدو بخشید و او را اشرف مخلوقات کرد، مخلوقی که با وجود خاکی بودنش فرشتگان را که خلقتشان از نور و ابلیس را که خلقتش از آتش بود وادار به سجده اکرام و اعزاز کرد. عطار سی مرغ را که سالک الی الله بودند همان سیمرغ که رمز خداوند است، می‌داند. وی با بهره گرفتن از آرایه جناس مرکب، سی مرغ را که اسمی مرکب است با سیمرغ که اسمی بسیط است یکی دانسته:

درنگر کاین عالم و آن عالم اوست نیست غیر از او و گر هست آن هم اوست
جمله یک ذات است اما متصف جمله یک حرف و عبارت مختلف
مرد می‌باید که باشد شه شناس کوی بیند شاه را در صد لباس

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۸۱)

و نیز:

سایه خود کرد سیمرغ بر عالم نثار گشت چندین مرغ هر دم آشکار
صورت مرغان عالم سربه سرگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سایه اوست این بدان ای بی‌هنر

(همان: ۱۲۳)

اما نکته‌ای که لازم است گفته شود آن است که عطار خداوند را سیمرغ و سی مرغ را سایه او می‌داند و از نظر او این دو از هم منفک و جدا نیستند. حلاج در قطعه چهارم کتاب شرح شطحیات در قطعه شعری از زبان ابلیس، آدم را همان حق می‌داند (مستعلی پارسا، ۱۳۸۹: ۱۱۱). در داستان اسکندر، شاه که رمز خدا می‌باشد در لباس فرستاده‌ها (کالبد خاکی) به میان مردم رفته سخنان خود را به گوش عالمیان می‌رساند همه فرستاده‌ها کسی نیستند جز خداوند،

از نظر عطار مقام خلیفه‌ی الهی بسیار بسیار والا و ارجمند است با حضور انسان بر روی زمین گویی که خود خداوند حضور دارد.

در جای دیگر می‌گوید:

گفت اسکندر آن صاحب قبول	خواستی جای فرستادن رسول
چون رسول، آخر خود آن شاه جهان	جامه پوشیدی و خود رفتی نهان
پس بگفتی آنچه کس نشنوده است	گفتی اسکندر چنین فرموده است
در همه عالم نمی‌دانست کس	کین رسول اسکندر است آنجا و بس

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۱۲۵)

خداوند روح خود را به عنوان رسول در لباس خاکی برای ماموریتی خطیر فرستاد، در منطق- الطیر تنها سی تن از مرغان که عارفان واقعی و سالک الی الله بودند لیاقت خلیفه الهی را داشتند مابقی مرغان در بند هواها و هواجس نفسانی بوده است در گمراهی خود یعمهون بودند در اینجا عطار به تفسیر آیه‌ی نفخ روح پرداخته و فقط ظاهر آیه را گرفته است و حقیقت واقعی را که در بطن آن نهفته است رها کرده است؛ چرا که نسبت دادن روح آفریدگار تشریف و تکریمی بر آدم است (سیوطی، ۱۳۸۵: ۲۶۳).

بی‌تردید آنچه در داستان منطق الطیر و طی این مسیر بیشتر نمایان می‌شود، رهایی از ترس، رهایی از قدرت دنیوی و رسیدن به بصیرت است. پس به همین خاطر عطار هفت مرحله یا همان هفت وادی را پیش روی ایشان می‌گذارد. جالبتر آن که ظاهراً پرنندگان هر یک به تنهایی راه خودشان را آغاز می‌کنند، اما سر آخر به صورت جمعی به یک جایگاه که همانا حضور سیمرغ است می‌رسند، این یعنی همان مطلب مهمی است که تمام عناصر دنیا در ظاهر و باطن در یک مسیر حرکت می‌کنند و سرانجام در یک نقطه به هم می‌رسند و آن هم وحدانیت و یگانگی خداوند است و به همین خاطر است که پرنندگان منطق الطیر وقتی به خود می‌رسند و خود را پیدا می‌کنند، صفات الهی را به عینه مشاهده می‌کنند و این یعنی رسیدن انسان به آخرین درجه از انسانیت خویش که در همه و هر زمانی، حتی نزدیک‌تر از گردن خویش انوار الهی را حس کند. پس واضح است که کوه قاف همانا بالاترین اوج معرفت انسانی است و

سیمرغ، همانا نماد حقیقت است که در جایی نیست جز در نزد خود انسان و این مصداق این حدیث مشهور است که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

نتیجه

به طور کلی می‌توان گفت که عطار در منطق الطیر به تحلیل روانی - اجتماعی دست زده است و با کاوش لایه‌های ذهنی خود در برخورد با احوال و ویژگی‌های افرادی که در بیرون دیده است، نقد و نظرهایی برای اجتماع طرح کرده است. از این رو روایت مؤلف تنها زائیده کهن - الگوهای ناخودآگاهی نیست و از لایه‌های نیمه‌خودآگاه و خودآگاه ذهن او نیز عناصری دارد. سروده های زیبای عطار سبب شد تا امروزه بیش از آنکه وی را به عنوان پزشک و عطار بشناسند با اثرهای ماندگارش از او یاد می‌کنند. به گونه ای که بیشتر منظومه های عطار و دیوان قصیده های او در ایران و هند بارها به چاپ رسیده است. یکی از برجسته ترین آثار منثور عطار نیشابوری کتاب «تذکره الاولیاء» محسوب می‌شود که از شخصیت عرفانی وی حکایت دارد. سه جزیی که در آن، یک پرنده، یک پیامبر و یک شخصیت کم‌مایه یا پست، که در تقابل با پیامبر قرار دارد، دیده می‌شود. پرنده، سالکی است که برای رسیدن به حقیقت سفری را آغاز می‌کند. در این سفر، پیامبر نقش هادی و راهنمای او را برعهده دارد و شخصیت منفی هم بازدارنده او از این سفر است. این شخصیت منفی همان ضدقهرمان است که معمولاً در داستان‌ها می‌کوشد از هر راه ممکن، جلوی موفقیت قهرمان داستان را بگیرد یا او را به کلی نابود سازد. در بیشتر موارد، بین پرنده و پیامبر نیز نوعی ارتباط و تناسب وجود دارد؛ به‌طور مثال هدهد با سلیمان، طاووس با آدم (از نظر حضورشان در بهشت) و... ارتباط و اشتراک دارند. در برخی موارد نیز عطار خود به گونه‌ای این تناسب را ایجاد کرده است، به‌عنوان نمونه «دراج» را به سبب قافیه و نیز هماهنگی موسیقایی، با «معراج» همراه می‌کند، سپس از لفظ معراج به عیسی منتقل می‌شود که به آسمان عروج کرد. ناخودآگاهی در بازنمایی عطار از شخصیت هدهد و سیمرغ بیشتر دخیل بوده است، نیز عناصری را از نیمه‌خودآگاهی در شخصیت‌پردازی پرندگان با برقراری رابطه بینامتنی (مقامات الطیور، اساطیر و روایات مقدس) نمودار ساخته است. در لایه خودآگاهی اثر می‌توان به تأثیرات شغلی و تعاملات اجتماعی

مؤلف اشاره کرد. او بدین منظور نه تنها در متن داستان از مصطلحات پزشکی استفاده کرده است، در بیان رشد شخصیت نیز به شیوه تشریح (کالبدشکافی روح) روی آورده است. گفت و گومندی در روایت عطار افزون بر گفت و گوهای اشخاص در طرح وحدت در عین کثرت و ساخت کهن‌الگویی جمعی روایت نهفته است. خودشناسی که به یک اعتبار مبحثی روان‌شناختی است، دغدغه اصلی مؤلف در منطق‌الطیر نیز به شمار می‌آید. سیمرخ در منطق‌الطیر امری الهی یا نمادی برای سالک و عارف واصل به حق نیست، بلکه بیانی کهن‌الگویی و رمزی از عارف گشتن به حقیقت خویش است. این اثر را می‌توان نمونه‌ای عالی از خیال‌بندی ناخودآگاهی جمعی و تفسیری هنرمندانه از تبلور اجتماعی روح دانست.

منابع و مأخذ

۱. حجازی ب. ۱۳۸۹. طیبیان جان. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۲. دهخدا ع. ۱۳۷۷. لغت‌نامه. تهران: انتشارات سخن.
۳. ریترو ه. ۱۳۹۰. دریای جان. ترجمه عباس زریاب خوبی و مهرآفاق یایبوردی. تهران: انتشارات الهدی.
۴. زرین‌کوب ع. ۱۳۸۶. صدای بال سیمرخ. تهران: انتشارات سخن.
۵. سیوطی م. ۱۳۸۵. تفسیر جلالین. ترجمه مسعود قادر مرزی. تهران: مؤسسه انتشارات حسینی اصل.
۶. شمیسا س. ۱۳۸۷. فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. تهران: انتشارات آگه.
۷. عطار نیشابوری ف. ۱۳۸۹. منطق‌الطیر مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: نشر سخن.
۸. فتوحی م. ۱۳۸۶. بلاغت تصویر. تهران: نشر سخن.
۹. محمدی ا. ۱۳۸۷. عطار و رساله سی فصل. روزنامه رسالت، شماره ۶۵۷۳، ص ۱۷.
۱۰. مستعلی پارسا غ. ۱۳۸۹. نظر عین القضاة همدانی در مورد ابلیس و ارتباط آن با نظام احسن. تهران: نشر علم.
۱۱. نصر س. ۱۳۸۵. معرفت و معنویت. ترجمه ان‌شاءالله رحمتی. تهران: نشر سهروردی.
۱۲. هدایت ر. ۱۳۸۹. مجمع‌الفصحاء. به کوشش سیدرضی واحدی و سهراب زارع. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۳. یاحقی ج. ۱۳۶۹. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش.



Examining the allegorical alphabets of fowls in Mantegh al-Ta'ir

Fazel Abbaszadeh^{*1}, Mehrdad Aghaei², Shahrbanoo Azimzadeh³

1. Persian Language and Literature, Pars Abad Moghan Branch, Islamic Azad University, Pars Abad Moghan, Iran.

2. Arabic Language and Literature Department, Faculty of Literature & Humanities, University of Mohaghegh Ardabili, Ardebil, Iran.

3. Master of Persian Language and Literature, Pars Abad Moghan Branch, Islamic Azad University, Pars Abad Moghan, Iran.

Abstract

The main logic characters are birds, birds and birds that the poet used to determine their personality from their mythological and tactile role. The intrinsic personality of most birds is based on two bases of disability and pride, which appear in their speech and deeds as a self-righteous manifestation. The disappointment of the peacock and pride is the same, since the peacock does not behave with Adam, which led to the expulsion of Adam and Peacocks from Paradise, and also that he is shadowed by the King of the Paradise. Therefore, the birds and their leader in their statements describe their character. The existential dimensions of the characters are revealed by the expression of their actions. One of the phenomena that affects some characters in the story is recognizing and transforming. According to the results of this research, Attar has benefited from the mystical experience appropriate to the existential capacities of individuals and groups in the treatment of people's mental anomalies in their turbulent society. And how to perfect the types of individuals, to It has explained the characteristics of their common personality traits and obstacles. Attar in this mystical and therapeutic proposal, in addition to explaining the ancient perfection and individual health, by shoving the shadow and passing Anima, involves the elimination of conventional emoticons. Ultimately, the extraterritorial and intrinsic characteristics of individuals in such a myth-e-old-story and epistemic experience are imminent.

Keywords: Personality Analysis, Fowl, Logic Altir, Attar, Personality Psychology.

Receive: 2018/7/4 Accept: 2018/11/16

*E-Mail: Fazil.abbaszade@gmail.com